خارج اصول12

سه شنبه 9/ 7/ 98

\*اقسام واجب\*

کلام در مقدّمات مفوّته بود. چهار صورت برای تعلّم در عالم ثبوت ذکر شد. تلخّص ممّا ذکرنا أن التعلّم فی الصورة الأولی و الثانیة و الثالثة لیس مقدّمة مفوّته. اما الرابعة کان مقدّمة مفوّته. مقام ثبوت گذشت. اما در مقام اثبات گفتیم اطلاق ادلّه این است که وجوب تکالیف واجب، مشروط به تعلّم نیست و از این ناحیه مشروط به قدرت خاصه نیست؛ و در مقام ثبوت نیز گفته شد که طبق صورت چهارم، تعلّم مطلقا واجب است و مقدّمه ی مفوّته است مگر اینکه مشروط به قدرت خاصه از ناحیه ی تعلم باشد. اما چنین چیزی در ادله وجود ندارد.

سؤال

تعلّم نسبت به احکام دو قسم است:

1.تعلّم احکامی که مکلّف علم یا اطمینان به ابتلاء به آن احکام دارد.

2.تعلّم احکامی که احتمال ابتلاء به آن احکام را می دهد.

آیا همانطور که تعلّم در قسم اوّل واجب است در قسم دوّم نیز واجب است یا نه؟

جواب

مشهور قائل اند به وجوب تعلّم در قسم دوّم. و دلیل آن را همان دلیل قسم اوّل می دانند.

اشکال

إن قلت: تعلّم در قسم دوّم واجب نیست بدلیل استصحاب استقبالی؛ یعنی مکلّف در زمان حال یقین به عدم ابتلاء دارد. شکّ می کند که در آینده مبتلابه هست یا نه؟ یقینّ به عدم ابتلاء در حال را استصحاب می کند و حکم می کند به عدم وجوب در آینده.

جواب

قلت: بر این استدلال دو اشکال وارد است.

اولاً: دلیل استصحاب(لاتنقض الیقین بالشک) شامل استصحاب استقبالی نیست بلکه مختصّ به استصحاب حالی است(متیقّن سابق و شکّ لاحق- إبقاء ما کان).

ثانیاً: استصحاب وقتی جاری می شود که مستصحب یا اثر شرعی باشد یا دارای اثر شرعی. و الّا فلا. در مانحن فیه آنچه موجود است، استقلال عقل به وجوب تعلّم می باشد و این حکم مستقلّ عقلی نه اثر شرعی است و نه اثر شرعی ای بر آن مترتّب است؛ بلکه حقیقت مانحن فیه، مجرّد احتمال ابتلاء است بخاطر دفع ضرر محتمل؛ و این موضوع است برای استقلال عقل به وجوب تعلّم. و مسأله ی دفع ضرر محتمل از آثار ضرر واقعی نیست. بعبارة أخری دفع ضرر محتمل مترتّب بر عالم واقع ضرر نیست تا توسّط استصحاب عدم ضرر برداشته شود. و بعبارة دیگر هرگاه اثر بر خود احتمال و شک مترتّب شود نه بر عالم واقع، موضوع حکم عقل، وجداناً احراز شده است و بر این موضوع وجدانی، قاعده ی عقلی دفع ضرر محتمل، منطبق می شود و دیگر معنا ندارد که تعبّد استصحابی بر قاعده ی عقلی وارد شود؛ زیرا تعبّد در مقابل موضوع وجدانی با حکم عقلی، لغو است. و از طرفی استصحاب، ناظر به ضرر واقعی است ولی قاعده ی دفع ضرر محتمل، ناظر به احتمال ظاهری است و نظری به واقع ندارد. لذا احتمال ابتلاء به احکام، موضوعی است که وجداناً محرز شده و قاعده ی دفع ضرر محتمل حکم آن را مشخص می کند و مکلّف نظر به ابتلاء واقعی ندارد بلکه نظر به ابتلاء ظاهری دارد زیرا بر ابتلاء واقعی اثری مترتّب نیست. اصلاً در بحث شک و احتمال، همه ی احکام، ظاهری اند.

لکن این دو اشکال قابل دفع است به اینکه:

اوّلاً: دلیل استصحاب اعمّ است: لاتنقض الیقین بالشک سواء أکان حالیاً أو استقبالیاً.

ثانیاً: قبول داریم که حکم عقلی مانند قاعده ی دفع ضرر محتمل، قابل تخصیص نیست لکن قابل تخصّص هست؛ یعنی قابلیّت خروج موضوعی را دارد. به اینصورت که احتمال ضرر و عقاب که موضوع قاعده ی دفع ضرر محتمل می باشد، توسّط استصحاب تعبّدی منتفی می شود زیرا استصحاب می گوید: در مانحن فیه احتمال عقاب وجود ندارد البته تعبداً.

صاحب جواهر[[1]](#footnote-1) و محقق نائینی[[2]](#footnote-2) قائل اند به اینکه استصحاب در مانحن فیه جاری نیست و برخی مانند محقّق خوئی قائل اند به اینکه جاری است زیرا استصحاب، مقدّم بر قاعده ی عقلی است یا تخصیصاً یا تخصصاً.

اما طبق قول قائلین به عدم جریان استصحاب به دو دلیل مذکور(استقبالی بودن استصحاب و إباء قاعده ی عقلی از تخصیص)، می توان قائل شد به عدم جریان استصحاب و در نتیجه وجوب تعلّم. مضافاً به دو دلیل دیگر:

1.علم اجمالی به وجود احکامی در شریعت نسبت به موضوعات مختلف، باعث می شود که نتوان در اطراف این علم، اصل جاری کرد زیرا با وجود علم مکلّف به ابتلاء به برخی از احکام در ظرف وجودیِ خاص، این علم اجمالی مانع از اجرای اصلِ نافیِ تکلیف می شود. و اجرای این اصل نافی بر دو قسم است: «اجراء در تمام اطراف علم اجمالی» و «اجراء در برخی اطراف»؛ و هر دو باطل است؛ اولی باطل است زیرا باعث مخالفت قطعیّه ی عملیّه می شود چون باعث ترک بسیاری از واجبات است؛ و دوّمی باطل است زیرا ترجیح بلا مرجّح است. لذا باید قائل شد به وجوب تعلّم مطلقاً.

(پایان)

1. . جواهر الکلام ج2 ص348-354. [↑](#footnote-ref-1)
2. . و يدفع الأوّل بأنه: لا مانع من جريان الاستصحاب في المستقبل إذا كان الشّي‏ء بوجوده الاستقبالي ذا أثر، و ان لم يكن بوجوده الماضي أو الحال ذا أثر، و تفصيل ذلك في محلّه. و يدفع الثاني: انّ حكم العقل في المقام، ليس كحكمه في باب التّشريع، فانّ مناط حكمه بقبح التشريع انّما هو لمكان حكمه بقبح اسناد ما لا يعلم انّه من قبل المولى إلى المولى، و هذا المناط موجود في صورة العلم و الظّن و الشّك، و ليس حكم العقل بقبح التشريع يدور مدار واقع عدم التّشريع حتّى يكون حكمه في صورة عدم العلم حكما طريقيّا، كحكمه بلزوم التّحرز عن المال المحتمل كونه مال الغير حذرا عن الوقوع في الظّلم و التّصرف في مال الغير، و حكم العقل في المقام كذلك يكون طريقيّا محضا، و ح يكون الاستصحاب الموضوعي حاكما عليه هذا. فوائد الاصول، ج‏1، ص: 208 [↑](#footnote-ref-2)